

Make a Critical Review of the Idea of the Concomitance Between the Knowledge of the Invalidity of the Agreement and the Loss of the Respect of Property and Actions ¹

Mohammad Hakim


Ph.D. Student, Farabi Campus University of Tehran, Qom, Iran
khak_mohammad@yahoo.com

Sayyed Abdorrahim Hosseyani

Associate Professor of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law Department at Farabi Campus of Tehran University; Tehran – Iran;

Mohammad Adibi-Mehr

Associate Professor of Islamic jurisprudence and Islamic law, Faculty of Theology, Farabi University of Tehran; Tehran-Iran; (Corresponding Author)

 <https://orcid.org/0009-0002-3855-5274>

**Justārḥā-ye
Fiqhī va Uṣūlī**


Vol.9, No.30
Spring 2023

193

Receiving Date: 2021-06-03; Approval Date: 2022-01-01

Abstract

Considering the fundamental importance and basic requirement of respecting property, deeds and interests in proving civil liability,

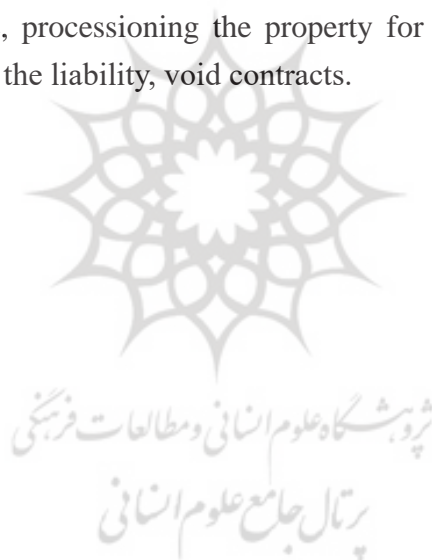
1. *Adibi- Mehr- M;* (2023); " Make a Critical Review of the Idea of the Concomitance Between the Knowledge of the Invalidity of the Agreement and the Loss of the Respect of Property and Actions" ; *Jostar_ Hay Fiqhi va Usuli*; Vol: 9 ; No: 30 ; Page: 193-230 ;  10.22034/JRJ.2022.61065.2291

© 2022, Author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

jurists have considered the action of the owners and agents to lose the respect as a nullity of the liability. In various jurisprudential chapters and discourses, relying on this idea that the result of holding on to the intellectuals' attitude and reliances is customary, they have documented the fall of responsibility to the loss of respect for property and work by the owner or agent. There is an analysis of the action and the connection between awareness and jurisprudential invalidity. Loss of respect on the one hand, and researching the effect of this connection on the nullity or proof of the liability, on the other hand, are among the challenging issues in the field of civil liability in the transactions. A group of jurists have considered the commitment to the provisions of a void contract despite the knowledge of the nullity of the contract from the time the contract agreement was drawn up, as an example of obtaining the possession of property for free or doing work without taking money. Focusing on this idea, they have voted to drop respect and responsibility in various contracts. Using the descriptive-analytical method, this study along with introducing the concept and analysis of the basis of this view, has addressed the validation and critical rethinking of the aforementioned thought in the field of transactions. According to the selected point of view of this study, since the basic criterion of proof of liability is based on the intellectuals' attitude, handing over property or carrying out work with full knowledge of the invalidity of the contract, without the intention of donation and gratuitousness, and with knowledge or indication of this intention, is not considered as an example of obtaining the possession of property for free or doing work without taking money, and as the loss of the respect of property and actions. Because such a feature does not have a forced or

intentional adaptation to the mentioned titles, rather, knowledge of the nullity of the contract agreement, in the view of rational custom, is considered as a title for both free and donated intention. Based on this, the knowledge of the lack of legal entitlement of *'iwaz* does not have any contradictions with faithfulness to valid exchange in the eyes of rational custom. Knowingly committing to the provisions of a void contract with the intention of exchange, benefit or participation in profit, will not be prevented from the civil protection arising from the necessity of respect for property and actions.

Keywords: Respecting the property, respecting the job, intention to donate, processioning the property for free, loss of respect, nullity of the liability, void contracts.





پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقد انگاره ملازمه میان علم به بطلان قرارداد و اسقاط احترام اموال و اعمال^۱

محمد حکیم

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، پردیس فارابی دانشگاه تهران: قم-ایران

رایانامه: Khak_mohammad@yahoo.com

سید عبدالرحیم حسینی

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پردیس فارابی دانشگاه تهران: قم-ایران

رایانامه: abd.hosseini@ut.ac.ir

محمد ادیبی مهر

دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، پردیس فارابی دانشگاه تهران: قم-ایران. (نویسنده مسئول)

رایانامه: madiby@ut.ac.ir

نقد انگاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و اسقاط احترام اموال
و اعمال
۱۹۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۱

چکیده

فقیهان با توجه به اهمیت بنیادی و اشتراط اساسی احترام اموال، اعمال و منافع در ثبوت مسئولیت مدنی، اقدام مالکان و عاملان بر اسقاط احترام را مُسقطِ ضمان قلمداد کرده و در ابواب و مصادیق گوناگون فقهی با استناد به این اندیشه که برآیند تمسک به سیره عقلاییه و مرتکبات عرفی است، سقوط مسئولیت را به اسقاط احترام مال و کار از سوی مالک یا عامل

۱. ادیبی مهر، محمد. (۱۴۰۲). «نقد انگاره ملازمه میان علم به بطلان قرارداد و اسقاط احترام اموال و اعمال». فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی و اصولی. ۹(۳۰)، صص: ۱۹۳-۲۳۰. <https://orcid.org/0009-0002-3855-5274>

مستند ساخته‌اند. تحلیل گنش و ملازمه میان آگاهی به بطلان فقهی قرارداد و اسقاط احترام از یک سو، و تأثیرگذاری این ملازمه در سقوط یا ثبوت ضمان از سوی دیگر، از جمله مباحث چالش برانگیز در حوزه مسئولیت مدنی در ساحت معاملات به شمار می‌آید. گروهی از فقیهان، التزام به مفاد قراردادهای باطل را با وجود آگاهی به بطلان عقد از زمان انشای قرارداد، مصداق تسلیط مجانی مال و اقدام تبرّعی به انجام کار انگاشته‌اند و با تمرکز بر این اندیشه در قراردادهای متنوع به اسقاط احترام و سقوط مسئولیت رأی داده‌اند.

این جستار که با روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته است، ضمن مفهوم‌شناسی و واکاوی مبانی این دیدگاه، به اعتبارسنجی و بازاندیشی انتقادی اندیشه یاد شده در حوزه معاملات پرداخته است. بر اساس دیدگاه برگزیده این پژوهش، از آنجا که معیار اساسی ثبوت ضمان، بر سیره و مرکز عقلانی استوار است، اقدام به تسلیم مال یا انجام کار با علم محض به بطلان قرارداد، بدون قصد تبرّع و مجانیت و علم یا قرینه بر این قصد، مصداق تسلیط مجانی مال یا انجام تبرّعی کار و اسقاط احترام اموال و اعمال به شمار نمی‌آید؛ زیرا چنین ویژگی فاقد انطباق فهری یا قصدی بر عنوان یاد شده است بلکه علم به بطلان قرارداد، در نگاه عرف عقلائی عنوانی اعم از قصد مجانیت و تبرّع قلمداد می‌شود. بر این اساس، علم به عدم استحقاق شرعی عوض، فاقد هرگونه منافات با وفا به معاوضه معتبر در نگاه عرف عقلائی است و التزام آگاهانه به مفاد قرارداد باطل به قصد معاوضه، انتفاع یا مشارکت در سود، از حمایت مدنی ناشی از مقتضای احترام اموال و اعمال مانع نخواهد شد.

جستارهای
فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۱۹۸

کلیدواژه‌ها: احترام مال، احترام کار، قصد تبرّع، تسلیط مجانی، اسقاط احترام، سقوط ضمان، عقود فاسد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مقدمه

فقیهان، بر سقوط ضمان به دلیل اسقاط احترام مال و کار اتفاق نظر دارند (مراغی، ۱۴۱۷ق، ۲/۴۸۸) و در مواضع و ابواب متعدّد فقهی به ویژه ابواب معاملات، نفی مسئولیت را به اقدام مالک به اسقاط احترام مال یا کار خویش مستند کرده‌اند. بر اساس سیره عقلاییه و مرکزات عرفی، که اساس و بنیان ضمانات را شکل می‌دهد (خمینی، ۱۴۱۸ق، ۲/۳۸۳)، احترام اموال و اعمال و وابستگی ضمان به این احترام، تنها به مواردی اختصاص دارد که مالک یا عامل، خود- به دلیل برخورداری از مالکیت

و سلطنت بر هرگونه تصرف در اموال و منافع خویش - با اقدام خویش احترام مال یا کار را العا و اسقاط نکرده باشد (خوئی، بی‌تا، المستند، ۸۷؛ گروهی از نویسندگان، ۱۴۲۳ق، ۲۴۹/۵). بنابراین، در مواردی که مالک، احترام مال یا منفعت خویش را اسقاط کند، حقی برای او وجود ندارد و نمی‌توان به ضمان مُتلف، ذی‌الید، مستوفی منفعت و... حکم کرد (قمی طباطبایی، ۱۴۲۵ق، ۸۸/۱).

علاوه بر سیره عقلاییه، قواعد و ادله ثبوت ضمان نیز از اموالی که مسبوق به هتک و اسقاط احترام از سوی مالکند، انصراف دارند (یزدی، ۱۴۲۱ق، ۱۷۶/۱؛ عراقی، ۱۴۲۱ق، ۱۰۸-۱۰۹)؛ زیرا بر اساس ادله ممنوعیت تصرف و اتلاف اموال دیگران جز در صورت رضایت مالک (نمونه ر.ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲۷۳/۷، ح ۱۲؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۹۲/۴-۹۳، ح ۵۱۵۱؛ حرّعاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۲۰/۵)، اقدام به اسقاط، نشان‌دهنده رضایت مالک نسبت به تصرف بلاعوض دیگران در مالش (مراغی، ۱۴۱۷ق، ۴۸۸/۲) و اذن به اتلاف و استیفا است. بنابراین، خود مالک در این موارد، سبب استیلا و ثبوت ید دیگران و اتلاف و استیفا قلمداد می‌شود و «سبب» در این گونه موارد، قوی‌تر از «مباشر» به شمار می‌آید. به همین سبب، اتلاف پس از اسقاط احترام مال یا منفعت از سوی مالک موجب ثبوت ضمان بر مباشر نمی‌گردد (آملی، ۱۴۰۶ق، ۴۷/۴). ادله نفی ضرر و ضرار بدون ثبوت ضمان نیز (نمونه ر.ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲۹۲/۵، ح ۲ و ۲۹۴/۵، ح ۸؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۲۳۳/۳، ح ۳۸۵۹؛ حرّعاملی، ۱۴۰۹ق، ۴۲۸/۲۵-۴۲۹) بر این دلالت دارند که صاحب‌مال با اقدام به ورود ضرر بر خویش، احترام آن را ساقط کرده است.

مواردی چون اعطای مجانی و تملیک بلاعوض مال، تسلیط مجانی بر انتفاع، انجام کار برای دیگران با قصد تبرّع و اذن به اتلاف مال از سوی مالک، از جمله عواملی قلمداد می‌شوند که به دلیل اسقاط احترام مال از سوی مالک، موجب سقوط ضمان از دریافت‌کننده مال (=قابض) و استیفاکننده منفعت خواهند شد (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۱۹۷/۳-۱۹۸؛ یزدی، ۱۴۲۱ق، ۱۷۶/۱؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۳۸/۴؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۳۸۲/۱۶؛ روحانی، ۱۴۲۹ق، ۲۷۶/۳). البته باید توجه داشت که صدق عنوان «اسقاط احترام» در مقامات شخصی خارجی، متفاوت و ملاک اسقاط احترام، صدق «عرفی» هتک احترام است (یزدی، ۱۴۲۱ق، ۱۷۶/۱-۱۷۷).

نقد انگاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و اسقاط احترام اموال
و اعمال
۱۹۹

در نگاه برخی از فقیهان، یکی از مصادیق روشن اقدام مالک یا عامل بر اسقاط احترام مال یا کار خویش، التزام به مفاد قراردادهای باطل باوجود آگاهی به بطلان عقد است. بر اساس این دیدگاه، تسلیط آگاهانه مال به طرف مقابل قرارداد و انجام آگاهانه کار برای کارفرما در قالب عقود فاسد، مصداق «تسلیط مجانی مال» و «اقدام تبرّعی به انجام کار» و مُسَقَطِ ضَمَانِ قَلَمَدَادِ می‌شود (نمونه ر.ر.ک: یزدی، ۱۴۰۹ق، ۵۹۷/۲-۵۹۸-۶۷۹ و ۶۸۰-۷۲۱ و ۷۵۰).

این نظریه در برخی از متون فقهی به طور پراکنده و گذرا مورد تأیید یا نقد فقیهان قرار گرفته است (نمونه ر.ر.ک: یزدی، ۱۴۱۹ق، ۳۲۱/۵؛ تعلیقه‌های فقیهان ذیل مسئله ۱۴، ۳۷۵؛ تعلیقه‌های فقیهان ذیل مسئله ۲۳، ۳۸۲؛ تعلیقه‌های فقیهان ذیل مسئله ۳۰؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۷۹/۲۰؛ فاضل لنکرانی، بی تا، ۴۸۸-۴۸۹؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۱۹۱/۴؛ سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰)؛ و تفاوت دیدگاه فقیهان در این زمینه، روشن است.

فقدان پژوهش مستقل، نارسایی مباحث مطرح شده در آثار فقهی نسبت به همه قراردادهای و عدم ارائه مبنایی فراگیر در این ساحت، لزوم بازپژوهی این مسئله را روشن می‌سازد. به همین سبب، این گزاره که، علم به بطلان قرارداد چه نقشی در اسقاط احترام مال و کار، و ثبوت یا سقوط ضمان ایفا می‌کند؟ پرسش اساسی جستار حاضر را به تصویر می‌کشد.

تمایز نوآورانه این جستار، تمرکز بر نقش آفرینی ارتکاز و سیره عقلایی در بازشناسی ویژگی معاملات و نگاه اعم عرف عقلایی به جایگاه علم و جهل در ثبوت یا سقوط مسئولیت مدنی بر اساس مرتکبات و متفاهمات عرفی، به مثابه مبنایی فراگیر در قراردادهای متنوع - مانند بیع، اجاره، مضاربه، مساقات و مزارعه - است.

۱. مفهوم‌شناسی تبرّعی و تسلیط مجانی

فقیهانی که مبادله اموال یا انجام کار را باوجود آگاهی مالک و عامل به بطلان فقهی قرارداد، موجب سقوط مسئولیت قلمداد می‌کنند، چنین عملکردی را مصداق «تسلیط مجانی مال» و «انجام تبرّعی کار برای دیگران» به شمار آورده‌اند. مفهوم‌شناسی و تبیین این عناوین که نقش اساسی در مسئله پژوهش و کشف پاسخ به

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰

بهار ۱۴۰۲

۲۰۰

پرسش اساسی آن ایفا می کنند، اعتبارسنجی تحلیلی دیدگاه یادشده را در قراردادهای متنوع هموار خواهد کرد.

۱-۱. اقدامات تبرّعی

«تبرّع» در لغت، به معنای «تطوّع و خیرخواهی» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ۵/۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ۴۲۳/۱؛ طریحی، ۱۴۱۶ق، ۲۹۹/۴) و در اصطلاح فقهی، به معنای «پرداخت خیرخواهانه و بلاعوض مال یا انجام کار، بدون وجوب بذل و امر الزامی به کار» است (کرکی، ۱۴۱۴ق، ۱۰۵/۱۱؛ عبدالرحمن، بی تا، ۴۲۳/۱؛ گروهی از نویسندگان، ۱۴۲۶ق، ۳۳۳/۲). بر اساس سیره و مرتکزات عرف عقلائی، قصد آگاهانه «تبرّع» از جانب مالک در اعطای مال یا انجام کار برای دیگران، مانع از ثبوت ضمان است و در چنین مواردی، مال و کار از عموم مبنای احترام و ادله ضمانات خارج می گردند (خوئی، ۱۴۱۸ق، ۴۳۹/۴؛ سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰)؛ زیرا با چنین قصدی، احترام مال یا کار ساقط است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۷۷/۲۷؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۴ق، ۳۲/۱؛ قمی طباطبائی، ۱۴۲۶ق، ۴۳۹/۸) و مورد حمایت قرار نخواهد گرفت (نجم آبادی، ۱۴۲۱ق، ۴۴۷؛ محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۲۱۸/۱). از دیگر سو، بذل تبرّعی مال و اقدام تبرّعی به انجام کار، در حقیقت «اباحه» مال و عمل قلمداد می شود؛ و در موارد اباحه، مقتضی ضمان موجود نیست (خلخالی، ۱۴۲۷ق، ۵۸۶).

بر همین اساس اگر عامل - به عنوان نمونه - در یک قرارداد کاری یا بدون قرارداد و در پی درخواست شخص دیگر، کار را با قصد تبرّع به انجام رسانده باشد، ضمان ثابت نمی شود. در سقوط ضمان در این فرض، تفاوتی نمی کند که امر نیز از ابتدا قصد انجام مجانی - تبرّعی کار را از سوی عامل داشته و یا با اراده پرداخت عوض، انجام کار را درخواست کرده باشد (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۶۲۲/۲؛ مسئله ۱۹؛ مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق، ۵۳/۲؛ مسئله ۲۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۷۶/۱۹؛ اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ۲۶۷/۲۷؛ مصطفوی، ۱۴۲۳ق، ۲۲۷)؛ زیرا در هر دو فرض، عامل با اقدام تبرّعی، احترام کار خویش را الغا و اسقاط کرده است (قمی طباطبائی، ۱۴۲۶ق، ۴۳۹/۸).

اما اگر پس از فرمان یک شخص به انجام کاری، عامل قصد دریافت اجرت را

نقد انگاره ملازمه میان علم به بطلان قرارداد و اسقاط احترام اموال و اعمال
۲۰۱

در ازای انجام کار داشته و کار نیز از جمله اعمالی باشد که عرفاً مستحق دریافت اجرت اند، عامل به طور مطلق - هرچند که آمر، قصد تبرع داشته باشد یا عامل از جمله افرادی نباشد که شأنت انجام چنین کاری را دارند و خود را برای این مشاغل مهیا و اجیر می کنند - به دلیل احترام کار خویش و عدم قصد تبرع، مستحق اجرت خواهد بود و آمر، ضامن است (حلی، ۱۴۰۴ق، ۲/۲۳۱ - ۲۱۴؛ مجاهد طباطبایی، بی تا، ۲۴؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ۲۰/۵۱۲ - ۵۱۳).

همچنین در فرضی که عامل، به طور «بلا قصد» (= بدون هیچ گونه قصدی؛ نه قصد دریافت اجرت و نه قصد تبرع) و فقدان قرینه بر قصد یا عدم قصد کار را به انجام رساند، به دلیل احترام کار خویش مستحق اجرت است (خلخالی، ۱۴۲۷ق، ۸۵۷ و ر.ک: خوئی، ۱۴۱۰ق، ۲/۹۹؛ مسئله ۴۶۲؛ تبریزی، ۱۴۲۶ق، ۲/۱۰۸؛ مسئله ۴۶۲؛ قمی طباطبایی، ۱۴۲۶ق، ۸/۴۳۹ - ۴۴۰؛ سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۲/۱۳۷؛ مسئله ۴۶۹؛ جزیری و دیگران، ۱۴۱۹ق، ۳/۱۷۳)؛ زیرا اثبات تبرع، نیازمند دلیل است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ۲/۲۲۸). در صورت «عدم علم» به قصد تبرع عامل نیز، اصالت احترام کار - بدون هیچ تفاوتی بین قراردادها - جاری می گردد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۶/۳۳۸).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰

بهار ۱۴۰۲

۲۰۲

۲-۱. تسلیط مجانی مال

فقیهان، تسلیط و تسلیط مجانی مال و ایجاد یدِ مأذون برای دیگران از طریق تسلیط مجانی را، از مصادیق روشن اقدام به اسقاط احترام به شمار آورده اند (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ۱/۹۰؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۴/۳۸؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۱۶/۳۸۲ و ۱۹/۱۳۹؛ روحانی، ۱۴۲۹ق، ۳/۲۷۶) و ادله ضمانات را از موارد تحقق آن را منصرف می دانند (عراقی، ۱۴۲۱ق، ۱۰۸؛ حکیم، بی تا، ۱۳۰-۱۳۲؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ۲/۱۲۲؛ سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰؛ مروج جزائری، ۱۴۱۶ق، ۵/۵۱۰)؛ زیرا معیار اساسی ثبوت ضمان بر اساس سیره و مرتکز عقلائی، رعایت احترام مال از سوی مالک در پرداخت آن به دیگران و تسلیط بر آن به گونه غیر مجانی، یا انجام کار برای شخصی دیگر بدون قصد مجانی است (خوانساری، بی تا، ۱۲۲).

بنابراین، تنها در صورتی که پرداخت مال و تسلیط دیگری بر آن، یا انجام کار برای دیگران، در مقابل عوض باشد و پرداخت کننده مال (= مالک) یا انجام دهنده

کار (=عامل)، حافظ احترام مال و کار خویش به شمار آیند، دریافت کننده مال و کارفرما ضامن اند (سبحانی، ۱۴۲۴ق، ۴۷۲).

۲. دیدگاه اسقاط احترام و سقوط ضمان به سبب علم به بطلان قرارداد

گروهی از فقیهان، موارد معاوضه اموال یا انجام کار با وجود آگاهی به بطلان فقهی قرارداد را مصداق روشن اقدام به اسقاط احترام مال و کار به سبب تحقق معنای تسلیط مجانی یا قصد تبرع قلمداد نموده و در این موارد، به سقوط ضمان فتوا داده‌اند. تبلور این دیدگاه مشهور در قراردادهای متنوع ذیل تبیین و سپس میزان اتقان این نظریه، ارزیابی می‌شود.

۲-۱. علم به بطلان قرارداد اجاره

آگاهی موجر (در اجاره اعیان) یا اجیر (در اجاره منفعت / اعمال) به بطلان قرارداد از نگاه شریعت و تسلیط منفعت یا انجام کار با وجود این آگاهی، در دیدگاه فقهای طرفدار دیدگاه یاد شده مصداق اسقاط احترام از سوی مالک یا عامل قلمداد شده است و به همین سبب، به سقوط مسئولیت رأی داده‌اند.

۲-۱-۱. علم موجر به بطلان قرارداد

اگر پس از انعقاد قرارداد اجاره و در اثنای مدت، بطلان عقد معلوم شود و موجر، جاهل به فساد عقد، اما مستأجر آگاه به بطلان باشند، موجر به دلیل احترام منفعت مال خویش مستحق اجرت‌المثل آن مقدار از منافی است که توسط مستأجر استیفا یا - بدون استیفا - فوت گردیده است و در مقابل نیز، اجرت مسمای دریافت شده به مستأجر بازگردانده می‌شود.

ولی در صورت آگاهی موجر به بطلان عقد اجاره، بر اساس دیدگاه مشهور (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ۱/ بخش ۲/۲۲۷) نمی‌توان به ضمان مستأجر نسبت به منافع - به‌ویژه در فرض جهل وی - حکم داد؛ زیرا در این فرض، موجر به‌طور آگاهانه، مال خویش را به دیگری تسلیم و تسلیط مجانی کرده و احترام آن را اسقاط کرده است

(یزدی، ۱۴۰۹ق، ۵۹۷/۲-۵۹۸، مسئله ۱۶؛ اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ۱۱۸/۲۷؛ قمی طباطبایی، ۱۴۲۳ق، ۸۷). همین فرض، درباره اجاره منفعت (اعمال) و علم اجیر به بطلان قرارداد نیز قابل طرح است.

۲-۱-۲. علم اجیر (در اجاره منفعت - عمل) به بطلان قرارداد

پس از انعقاد عقد اجاره باطل بر کار، اگر اجیر جاهل به فساد قرارداد باشد و کار را به انجام رساند، به دلیل احترام کار خویش و بر مبنای قاعده اتلاف (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۵۹۸/۲، مسئله ۱۶؛ خوئی، بی تا، المستند، ۲۱۷) مستحق اجرت المثل کار خویش است ولی در صورت آگاهی از فساد، متبرّع محسوب می شود. بر این اساس، اگر اجرت مسما را دریافت کرده، واجب است که آن را بازگرداند و حتی مستحق اجرت المثل نیز نخواهد بود (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۵۹۸/۲ مسئله ۱۶ و ر.ک: سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۹۵/۱۹؛ گروهی از نویسندگان، ۱۴۲۳ق، ۴/۴۱۲).

بر اساس این نظریه، هیچ گونه غرور یا ضرر و اضرائی از سوی مستأجر (= صاحب کار) متوجه اجیر نشده است که بتوان او را ضامن دانست، بلکه تضرر از جانب خود اجیر وارد شده است؛ زیرا پس از حکم شرع به فساد اجاره و عدم استحقاق مستأجر نسبت به کار و علم اجیر به فساد، انجام کار توسط وی مصداق اسقاط احترام کار است (همدانی، ۱۴۲۰ق، ۶۲).

البته باید توجه داشت که مطابق با دیدگاه مشهور، علم و جهل اجیر به فساد قرارداد اجاره از حکمی مطلق و یکسان برخوردار نیست بلکه باید قائل به تفصیل ذیل شد:

الف- اگر فساد اجاره به سبب اشتراط بلا اجرت بودن اجاره یا تعیین مال غیر (= مال مغضوب) به عنوان اجرت، و علم اجیر به غضب (سبجانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰) باشد، از آنجاکه چنین حالاتی منافی و مخالف مقتضای عقد اجاره اند، عامل به طور مطلق - چه آگاه به فساد باشد و چه جاهل - مستحق هیچ گونه اجرتی نیست؛ زیرا عرف عقلائی در این موارد، اقدام به معامله را مصداق اقدام تبرّعی و اقدام به اسقاط حرمت مال - کار قلمداد می کند و تفاوتی بیت صورت علم یا جهل قائل نیست (امام خمینی،

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰

بهار ۱۴۰۲

۲۰۴

۱۴۲۲ق، ۸۲۸؛ فاضل لنکرانی، بی تا، ۲/۴۸۸-۴۸۹).

روشن است که اجرت در اجاره، از ارکان عقد است و قصدِ عقد اجاره بدون قصدِ اجرت، معنی نخواهد داشت، بلکه از ماهیتِ عقد اجاره خارج است. در سایر عقود نیز که اجرت از ارکان آنهاست - مانند مساقات - قصد عقد بدون اجرت، ممنوع و نافی معنای عقد است. به همین سبب، با این شرط، چیزی غیر از قرارداد اجاره قصد شده است که عین اقدام تبرعی و فاقد احترام است و به همین سبب نمی تواند مشمول قاعده «ما یضمن بصحیحه...» قرار گیرد (حکیم، ۱۴۱۶ق، ۱۲/۲۰۳).

ب - اگر فساد اجاره، به اسبابی غیر از موارد فوق - مانند عدم اهلیت طرفین یا یکی از آن دو - رخ دهد، ضمان اجرت تحقق می یابد؛ زیرا عامل، حتی در فرض علم به فساد شرعی اجاره نیز منفعت کار خویش را به طور مجانی تسلط نکرده و احترام کار خود را اسقاط نکرده است (سیحانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰).

۲-۲. علم به بطلان قرارداد مساقات

نقد انکاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و اسقاط احترام اموال
و اعمال
۲۰۵

در صورت تبیین فسادِ عقد مساقات پس از انجام کار از سوی عامل، بر اساس دیدگاه منسوب به اکثر فقیهان (شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۵/۵۶)، عامل به دلیل احترام کار خویش که با اذن / امر مالک - که مستوفی منفعت کار وی است - و بدون قصد تبرع انجام شده است، مستحق اجرت خواهد بود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۷/۷۷؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ۳۳۴). البته چون به دلیل فساد معامله، عوض مسما را به دست نمی آورد، عوض کار وی به اجرت المثل - چه کمتر از سهمش از محصول باشد و چه مساوی یا بیشتر - تبدیل می شود (شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۵/۵۶؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - المساقاة، ۱۲). در این فرض، همه ثمره و نما نیز به تبع اصل مملوک (=قاعده «تبعیت فرع از اصل») به مالک تعلق می گیرد (محقق حلّی، ۱۴۰۸ق، ۲/۱۲۶؛ علامه حلّی، ۱۴۱۰ق، ۱/۴۲۹؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق، قواعد الأحكام، ۲/۳۲۲؛ شهیداول، ۱۴۱۴ق، ۲/۳۳۷؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ۲۰/۲۶۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۷/۷۶؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - المساقاة، ۱۲؛ حکیم، ۱۴۱۶ق، ۱۳/۲۰۲). البته شرط استحقاق عامل نسبت به اجرت، عدم علم به تبرع اوست؛ زیرا قصد تبرع، مسقط احترام و اجرت است (شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۵/۵۶) و در صورت شک در

قصده تبرّع نیز، اصل عدم تبرّع جاری می‌گردد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۷۷/۲۷).

هرچند کلیت دیدگاه یادشده، موردقبول همه فقیهان است اما برخی از فقیهان، حکم مذکور را به صور «عدم بطلان عقد به سبب اشتراط همه ثمره برای مالک» و «عدم علم عامل به بطلان قرارداد» مقید کرده‌اند (کرکی، ۱۴۱۴ق، ۳۷۸/۷؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۵۶/۵؛ یزدی، ۱۴۰۹ق، ۷۴۶/۲، مسئله ۲۳؛ یزدی، ۱۴۱۹ق، ۳۷۵/۵، تعلیقه میرزای نائینی، امام خمینی و آیت‌الله خوئی ذیل مسئله ۲۳؛ اصفهانی، ۱۳۹۳ق، ۱۶۷/۲، مسئله ۱۰؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۱۹۱/۴).

بر این اساس، اگر فساد مساقت به دلیل اشتراط همه ثمره برای مالک باشد، باوجوداین شرط منافی با ذات قرارداد و مفسد عقد و پذیرش آن از سوی عامل، کار عامل -چه آگاه به فساد قرارداد باشد و چه جاهل- مصداق اقدام مجانی قلمداد می‌شود؛ زیرا یکی از شروط اساسی صحت عقد مساقت، تقسیم محصول به سهم‌های مشخص، بین مالک و عامل است. به همین دلیل، اگر عامل این شرط را بپذیرد، عقد باطل می‌شود و هرچند که همه محصول مال مالک است، اما ضامن اجرت عامل نخواهد بود.

جستارهای فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۰۶

همچنین اگر عامل، آگاه به فساد قرارداد مساقت -به هر سبب- باشد، متبرّع محسوب می‌شود و احترام کار خویش را اسقاط کرده است (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۷۵۰/۲، مسئله ۳۰). به عنوان نمونه، اگر پس از انعقاد عقد مساقت، با بینه -یا دلیل معتبر دیگر- مشخص شود که اصل درختان مغضوب بوده‌اند، بدون اجازه مالک اصلی، عقد باطل خواهد بود و تمام ثمرات، به مالک درختان می‌رسد؛ زیرا نماء ملک اوست و مقتضی نقل آنها به شخص دیگر نیز حاصل نشده است (محقق‌حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۲۷/۲؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۶۴/۵؛ فیض کاشانی، بی تا، ۱۰۰/۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۸۴-۸۵؛ یزدی، ۱۴۰۹ق، ۷۵۰/۲، مسئله ۳۰). در مقابل، عامل نیز در فرض جهل به بطلان غصب و بطلان قرارداد، مستحق اجرت‌المثل عمل خویش است و برای دریافت آن به غاصب مراجعه می‌کند ولی در صورت علم به غصب و بطلان عقد، خود به اسقاط احترام مال خویش اقدام کرده است (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۷۵۱-۷۵۲، مسئله ۳۰).

۳-۲. علم به بطلان قرارداد مزارعه

تبیین بطلان فقهی عقد مزارعه، در یکی از حالات گوناگون ذیل رخ می‌دهد (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۷۲۱/۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۰۸/۲۰-۱۰۹) و هر یک از این حالات، آثار متفاوتی را در پی خواهد داشت:

الف- اگر بطلان عقد مزارعه قبل از شروع کار توسط عامل معلوم گردد، هیچ‌یک از عامل و مالک، مستحق هیچ‌چیز نخواهند شد.

ب- اگر بطلان عقد مزارعه پس از شروع به مقدمات کار، ولی قبل از آغاز زراعت - یعنی کاشتن دانه در زمین، مثلاً - معلوم شود و عامل، ویژگی و صفت خاصی که دارای ارزش مالی است - مانند حفر نهر آب - را در زمین ایجاد کرده باشد، برخی از فقها بر این باورند که مالک، ضامن اجرت کار زارع نیست (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۷۲۱/۲، مسئله ۱۴. سایر آراء را نک: یزدی، ۱۴۱۹ق، ۳۲۱/۵، سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۰۸/۲۰، اشتهاوردی، ۱۴۱۷ق، ۲۶۰/۲۸). اما در مقابل، گروهی دیگر از فقیهان بر این باورند که به دلیل احترام کار عامل، مالک ضامن اجرت المثل وی و عامل، مستحق قیمت آن ویژگی است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۰۸/۲۰)؛ زیرا کار به سبب امر مالک زمین - و بدن قصد تبرّع یا مجانیت - انجام گرفته است (خونی، ۱۴۰۹ق، ۳۴۷/۱).

ج- اگر بطلان عقد مزارعه پس از شروع به زراعت، ولی قبل از حصول حاصل و ثمره معلوم شود، زرع ایجاد شده، ملک صاحب بذر است. بنابراین، اگر بذر مالک باشد، او مالک زراعت می‌شود و باید به دلیل قاعده عقلائیة ضمان استیفای عمل محترم (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۰۸/۲۰)، اجرت عمل و آلات و عوامل عامل را پرداخت کند. اگر بذر، مال عامل باشد، وی مالک زراعت خواهد بود و در مقابل، باید اجرت زمین را به مالک بپردازد. اگر بذر، مال هر دو باشد، به نسبت مال خود، مالک زراعت نیز می‌شوند و باید اجرت نفر مقابل را بپردازند و اگر، بذر مال شخص ثالث باشد، زراعت نیز مال همان شخص است و باید اجرت زمین را به مالک زمین، و اجرت کار و عوامل را به عامل بپردازد.

البته در این فروض، بر مالک واجب نیست که زراعت را تا زمان رسیدن حاصل، در زمین خود باقی نگاه دارد.

د- اگر بطلان عقد مزارعه پس از پایان زراعت و حصول حاصل و ثمره تبیین شود، بسیاری از فقها تفصیل ذیل را ارائه کرده‌اند:

۱- اگر بذر، مال مالک زمین باشد، حاصل زراعت نیز - به دلیل قاعده تبعیت نماء از اصل - به او تعلق می‌گیرد. البته به دلیل قاعده احترام، نسبت به اجرت المثل کار و عوض هزینه‌های زارع، ضامن است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۷/۲۷).

۲- اگر بذر، مال عامل (=زارع) باشد، به طور مطلق - حتی در فرض علم عامل به بطلان قرارداد - حاصل زراعت نیز به دلیل تبعیت نماء از اصل به وی تعلق خواهد گرفت و زارع نیز بر اساس قاعده احترام ضامن اجرت المثل زمین، اعیان و هزینه‌های مالک زمین است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۲۲/۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۳۵/۵؛ شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ۴۶۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۳۳۸/۲۱؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ۱۲۴/۲۰؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۸/۲۷؛ خوئی، ۱۴۱۰ق، ۱۰۶/۲؛ تبریزی، ۱۴۲۶ق، ۱۷۷/۲؛ قمی طباطبایی، ۱۴۲۶ق، ۴۶۹/۸؛ سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۱۴۷/۲؛ مصطفوی، ۱۴۲۳ق، ۳۴۱).

اما برخی از فقها با تنظیر این مسئله با باب مساقات این اشکال را مطرح کرده‌اند که فقها در صورت «علم» عامل به بطلان مساقات، او را متبرّع محسوب کرده و قائل به عدم اجرت عامل شده‌اند ولی در اینجا به طور مطلق (=در دو صورت علم و جهل) قائل به اجرت عامل گردیده‌اند. از آنجا که مسئله مساقات، با این مسئله در مزارعه تفاوتی نمی‌کند، علم به بطلان در مزارعه نیز ملازم با مجانیت و تبرّع و سقوط احترام کار و سقوط ضمان است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۸/۲۷). بر این اساس، همه حالات و احکام مذکور را مربوط به صورت جهل به فساد و بطلان عقد دانسته‌اند و در صورت علم به بطلان عقد بر این باورند که هرکدام از طرفین (مالک - زارع) که عالم و آگاه به فساد بوده‌اند، نمی‌توانند برای دریافت اجرت خود به دیگری رجوع کنند (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۷۲۱/۲).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۰۸

۲-۴. علم به بطلان مضاربه

در صورت تبیین بطلان شرعی مضاربه پس از دستیابی به سود، در تمام حالات علم یا جهل طرفین مضاربه به فساد قرارداد، سود حاصل از تجارت بر اساس قاعده

((تبعیتِ نماء از اصل)) به مالک می‌رسد (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۶۷۹/۲-۶۸۰، مسئله ۴۸؛ اصفهانی، ۱۳۹۳ق، ۱۳۸/۲، مسئله ۳۳؛ حکیم، ۱۴۱۶ق، ۳۹۰/۱۲؛ امام خمینی، بی تا، ۶۱۷/۱، مسئله ۳۳؛ خوئی، ۱۴۰۹ق، ۱۵۹/۱؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۵ق، ۷۲؛ اشتهاردی، ۱۴۱۷ق، ۱۴۰/۲۸). در مقابل، وی ضامنِ اجرت‌المثل کار عامل است؛ زیرا سبب استیفای منفعت کار محترم بوده است و بر اساس قواعد مثبتِ ضمان، مسئول اجرت‌المثل قلمداد می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۳۷/۱۹). بنابراین، علم یا جهل مالک، نه نفیاً و نه اثباتاً، تأثیری در استحقاق عامل نسبت اجرت‌المثل ندارد (سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰).

اما در زمینه تأثیر علم عامل به بطلان قرارداد، برخی از فقیهان بر این باورند که در صورتی که وی به فساد مضاربه از زمان انشای قرارداد آگاه باشد، به دلیل اقدام آگاهانه او به معامله فاسد، هیچ توجیهی برای ثبوت ضمان اجرت‌المثل بر عهده مالک وجود ندارد (یزدی، ۱۴۰۹ق، ۶۷۹/۲-۶۸۰، مسئله ۴۸؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۱ق، ۲۹۰).

۵-۲. علم به بطلان بیع

در زمینه تأثیر علم و جهل بر ثبوت ضمان مال مقبوض در قرارداد بیع فاسد، بر اساس یک دیدگاه در موارد علم دافع به فساد معامله، ضمان قابض ساقط می‌گردد. استدلال‌های ذیل برای این دیدگاه مطرح شده است:

الف- پرداخت مال از سوی دافع آگاه به فساد معامله و تسلیط طرف مقابل بر مال، در حالی رخ داده است که وی می‌داند مال طرف مقابل (= قابض)، عوض شرعی محسوب نمی‌شود. این اقدام، مصداق تملیک مجانی و تسلیط بلاعوض مال به غیر و اذن به اتلاف با طیب خاطر و رضایت نفس است و روشن است که در تملیک مجانی ضمان ثابت نمی‌شود؛ زیرا موارد الغاء و اسقاط حرمت و احترام مال توسط مالک از عموم ادله ضمانات خارج‌اند (کاشف‌الغطاء، ۱۳۵۹ق، ۹۰/۱).

ب- دافع با علم به فساد معامله، باعث غرور قابض جاهل می‌شود و به دلیل قاعده غرور، قابض ضامن نخواهد بود.

ج- نقل مال در قالب بیع فاسد با آگاهی به بطلان قرارداد، آن را در حکم هبه قرار می‌دهد چنان که تملیک منفعت در اجاره فاسد نیز -با علم به بطلان عقد- آن

نقد انکاره ملازمه میان علم به بطلان قرارداد و اسقاط احترام اموال و اعمال
۲۰۹

را در حکم عاریه یا کار تبرّعی قرار خواهد داد. بنابراین، مقتضی ضمان وجود ندارد (اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ۴۹/۱۰-۵۰).

۵- در صورتی که مالک، مال خود را با آگاهی به فساد شرعی معامله به طرف مقابل اقباض نماید، این پرداخت کاشف از رضایت باطنی به دریافت و تصرف در مال با وجود عدم صحّت و نفی استحقاق شرعی از طرف مقابل است. بر این اساس، مال در دست طرف مقابل (دریافت کننده) «امانت مالکیت» است و در صورت تلف، ضامن نخواهد بود (ایروانی، ۱۴۰۶ق، ۹۴/۱).

۲-۶. علم به غصب مبیع و ردّ (عدم اجازه) بیع فضولی

در مواردی که بیع فضولی با عدم اجازه و ردّ مالک اصیل مواجه و باطل گردد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - البیع، ۲۸-۲۹)، با توجه به علم یا جهل مشتری به غصب و فضولیت، حالات و احکام ذیل در ثبوت یا سقوط ضمان بایع فضولی نسبت به ثمن قابل تصویر است:

الف - اگر مشتری، جاهل به فضولیت و غصب باشد، بایع به طور مطلق چچه ثمن باقی باشد و چه تلف شده باشد - ضامن است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۴۸۴/۳؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۴۶۹/۲)؛ زیرا در فرض جهل مشتری، تسلیط مجانی رخ نداده است (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، قواعد الأحکام، ۱۲۴/۱؛ فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ۴۱۷/۱ - ۴۱۸؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ۷۱/۴؛ عاملی، ۱۴۱۹ق، ۱۹۲/۴؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ۴۷۱/۳ - ۴۷۲؛ خوئی، بی تا، مصباح الفقاهة، ۳۱۹/۴).

ب - اگر مشتری، عالم به غصب باشد و ثمن نیز باقی باشد، در این مورد نیز بایع ضامن عین ثمن است و مشتری به او رجوع می کند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، قواعد الأحکام، ۱۲۴/۱؛ علامه حلی، ۱۳۸۸ق، ۴۳۶/۱؛ فخرالمحققین حلی، ۱۳۸۷ق، ۴۱۸/۱ و ۴۲۱؛ شهید اول، ۱۴۱۷ق، ۱۹۳/۳؛ شهید اول، ۱۴۱۰ق، ۱۱۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۴/۳ - ۲۳۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۶۰/۳ - ۱۶۱؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ۷۷/۴)؛ زیرا آنچه موجب انتقال صحیح و شرعی مال (ثمن) از مشتری شود، تحقق نیافته و به دلیل وقوع عقد باطل، ثمن هنوز در ملک او باقی است و بر اخذ آن تسلط دارد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۳۰۵/۲۲ - ۳۰۶).

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۱۰

ج- در صورت تلفِ ثمن، و آگاهی مشتری به غصب و فضولیت و عدم مالکیتِ بایع بر مبیع، بر اساس دیدگاه مشهور در منابع فقهی (گیلانی قمی، ۱۴۲۷ق، ۵۶/۱؛ یزدی، ۱۴۲۱ق، ۱۹۷/۱؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۱۰۸/۳) - که حتی بر آن ادعای اتّفاق (علامه حلّی، ۱۳۸۸ق، ۴۶۳/۱؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق، مختلف الشیعه، ۵۵/۵-۵۶؛ فخرالمحقّقین حلّی، ۱۳۸۷ق، ۴۲۱/۱؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ۷۷/۴ و ۳۲۶/۶؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۶۰/۳؛ شهیدثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۵/۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۸/۳۹۲) یا اجماع محصّل و منقول (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - البیع، ۲۸-۲۹) شده است - مشتری نمی تواند به بایع رجوع کند (ابن ادریس حلّی، ۱۴۱۰ق، ۲۲۶/۲ و ۳۲۵؛ محقّق حلّی، ۱۴۰۸ق، ۸/۲؛ علامه حلّی، ۱۳۸۸ق، ۴۶۳/۱؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق، مختلف الشیعه، ۵۵-۵۶؛ علامه حلّی، ۱۴۱۳ق، قواعد الأحکام، ۱۹/۲؛ فخرالمحقّقین حلّی، ۱۳۸۷ق، ۴۲۱/۱؛ شهیداول، ۱۴۱۷ق، ۱۹۳/۳؛ شهیداول، ۱۴۱۰ق، ۱۰۵؛ کرکی، ۱۴۱۴ق، ۷۱/۴ و ۷۷ و ۳۲۶/۶؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۶۰/۳-۱۶۱؛ شهیدثانی، ۱۴۱۰ق، ۲۳۵/۳؛ شهیدثانی، ۱۴۲۲ق، ۳۳۱؛ صیمری، ۱۴۲۰ق، ۱۶/۲؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق، ۴۵۰/۱؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ۱۸/۳۹۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۳۰۶-۳۰۵). دلایل این نظریه در قالب گزاره‌های ذیل قابل تبیین است:

نقد انگاره ملازمه میان علم به بطلان قرارداد و إسقاط احترام اموال و اعمال
۲۱۱

از یک سو، مشتری با علم و آگاهی به غصب، بایع را به طور بلاعوض و بدون تضمین بر اتلاف مال خویش مسلط کرده و با این اقدام، احترام مال خود را اسقاط کرده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۳۰۶؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ۲/۴۸۹؛ انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۴۸۵؛ خوئی، بی تا، مصباح الفقاهة، ۴/۳۱۹؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۲/۲۶۹؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۳/۱۰۸-۱۱۰). البته سقوط احترام مال و مالکیت با بذل ثمن به غاصب - در بیع فضولی با علم مشتری به غصب - و تسلیط غاصب (= بایع فضولی) بر اتلاف، منافاتی با بقای حرمت شرعی تصرّف غاصب ندارد؛ زیرا آنچه مقتضی اباحه اتلاف و حلیت تصرّف غاصب است، مفقود است (کاشف الغطاء، ۱۴۲۴ق، ۸۶/۱).

از دیگر سو، ضمان ید و اتلاف نیز در این موارد جاری نمی شود (مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۱۰۸/۳)؛ زیرا این قواعد شامل موارد اذن به استیلا و اتلاف توسط مالک نیستند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۴۸۶؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۲/۴۶۸). ادلّه قاعده ضمان ید از موارد اسقاط و سلب احترام انصراف دارند (مروّج جزائی، ۱۴۱۶ق، ۵۱۰/۵؛ حکیم، بی تا، ۲۶۸-۲۶۹)؛ زیرا قاعده «(علی الید) تعبّد محض قلمداد نمی شود، بلکه قاعده‌ای عقلایی است

که به امضا و انفاذ شارع مقدّس رسیده است و بر اساس سیره عقلایی از این گونه استیلا و ید بر اموال دیگران انصراف دارد (خوئی، بی تا، مصباح الفقه، ۲/۲۰۲؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۴/۳۸؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۱۶/۳۸۲؛ روحانی، ۱۴۲۹ق، ۳/۲۷۶؛ گروهی از نویسندگان، ۱۴۲۳ق، ۳/۴۱۵).

همچنین، در فرض آگاهی مشتری به غصب، اقدام بایع مصداق «اقدام به ضمان» قلمداد نمی شود؛ زیرا بایع فضولی، بر ضمان ثمن بر عهده خود و در ازای مال خویش اقدام نکرده، بلکه بر ضمان ثمن در قبالی مثنی - که مال غیر است - اقدام نموده است و هرچند که بایع فضولی ادّعی مالکیت کرده است، ولی باوجود علم مشتری به غصب، تضمین حقیقی از جانب بایع رخ نداده است؛ زیرا معنای ضمان این است که مضمون با یک وجود اعتباری بر عهده ضمان استقرار یابد ولی از آنجا که در فرض مسئله، مضمون در ملک بایع داخل نیست، ضمان دانستن او که نسبت به مبیع اجنبی است، باوجود علم مشتری به غصب، تضمین حقیقی نیست. پس در واقع تسلیط مجّانی رخ داده است و با صرف مالکیت ادّعی از سوی بایع فضولی، تضمین محقّق نمی شود (موسوی بجنوردی، ۱۴۰۱ق، ۱/۱۰۶).

بر این اساس، تسلیط آگاهانه بایع فضولی بر ثمن از سوی مشتری، در مقابل مال غیر، به منزله تملیک مجّانی آن ثمن برای بایع فضولی است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ۳/۴۸۷؛ تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۲/۴۶۸) و منجر به اسقاط احترام مال و سقوط مسئولیت می گردد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۰ق، ۱۷۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۳۰۶؛ مامقانی، ۱۳۱۶ق، ۳/۳۷۱).

جستارهای
فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۱۲

۳. دیدگاه بقای احترام و ثبوت ضمان در موارد علم به بطلان قرارداد

بر اساس تحلیل ذیل، که نظریه برگزیده این پژوهش را صورت می بخشد، با صرف تسلیم آگاهانه عین یا انجام کار در عقود فاسد، نمی توان از مقتضای احترام اموال و اعمال و حمایت مدنی ناشی از آن دست برداشت.

بر اساس سیره عقلاییه و متفاهم و مرتکز عرفی، علم محض به بطلان قرارداد، بدون قصد تبرّع و مجّانیت و علم یا قرینه بر این قصد، مصداق تسلیط مجّانی مال یا انجام تبرّعی کار و اسقاط احترام اموال و اعمال به شمار نمی آید؛ زیرا چنین ویژگی

فاقد «انطباق قهری» یا «قصدی» بر عناوین یادشده است و در نتیجه، موجب صدق اقدام به اسقاط احترام و باعث سقوط مسئولیت نمی‌گردد.

الف - علم به فساد قرارداد، مترادف و ملازم منطقی و دارای «انطباق قهری» بر تسلیط مجّانی و اقدام تبرّعی نیست (نجم‌آبادی، ۱۴۲۱ق، ۴۴۲-۴۴۳؛ سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰)؛ زیرا در موارد علم به بطلان شرعی قرارداد- بدون قصد تبرّع یا تسلیط مجّانی - نیز اقدام و اذن متعاقدان به عنوان عرفی معامله تعلق می‌یابد و با وجود آگاهی از فساد شرعی عقد، اثر آن در نگاه عرف عقلائی قصد می‌شود. چنان که در بسیاری از -و شاید همه- معاملات صحیح نیز معنای عرفی آن قصد می‌شود (حکیم، ۱۴۱۶ق، ۶۵/۱۲؛ فاضل لنکرانی، بی تا، ۴۸۸/۲-۴۸۹).

ب - همچنین، برای تحقّق مفهوم «اسقاط احترام کار»، صدق «قصد» تبرّع و مجّانیت لازم است و ملاک و معیار صدق این قصد، صدق عرفی آن است. اما بر اساس مرتکرات عرف عقلائی، در هیچ یک معاملات فاسد شرعی که مطابق با عرف عقلائی انجام می‌شود، اصلاً قصد مجّانیت صادق نیست بلکه علم به بطلان و فساد معامله، در نگاه عرف عقلائی عنوانی اعمّ از قصد مجّانیت است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۷۹/۲۰).

بر این اساس، نمی‌توان -به عنوان نمونه- با استناد به تسلیط مشتری یا مستأجر بر مال از سوی بایع یا موجر آگاه به بطلان عقد و انجام کار از سوی اجیر آگاه به فساد قرارداد، قائل به سقوط ضمان شد. روشن است که در این گونه مصادیق نیز، تسلیط یا کار در قالب عنوان خاص «بیع»، «اجاره» یا .. تحقّق یافته و قالب اراده شده (بیع، اجاره، ...) حیثیت «تقییدیه» دارد، نه تعلیلیه. بنابراین، با انتفای قید، مقید نیز منتفی می‌شود و بر همین اساس، مبنای احترام اموال و عموم ادلّه ضمانات باقی است و مُسقطی نخواهد داشت. بنابراین، چنان که بیع و اجاره صحیح، ضمان آورند، در فرض بطلان آن‌ها نیز ضمان ثبوت می‌یابد (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ۱۰۹/۱؛ یزدی، ۱۴۱۹ق، ۳۷۵/۵، ذیل مسئله ۲۳، تعلیقه عراقی و خوانساری).

بر اساس این دیدگاه، حکم موارد علم به بطلان قراردادهای یادشده نیازمند بررسی و تحلیل دوباره است:

نقد انگاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و اسقاط احترام اموال
و اعمال
۲۱۳

۱-۳. ثبوت ضمان در فرض علم به بطلان اجاره

موجر (در اجاره اعیان) با وجود آگاهی به بطلان قرارداد، مستأجر را بر اتلاف مجانی منفعت مال خویش، مسلط نمی‌کند. بلکه تسلیط در قالب یک معاوضه (تسلیط به ازای عوض) - هر چند بدون امضای شارع - رخ داده است و صرف عدم امضای شارع، آنچه را که رخ داده است - یعنی تسلیط در قبال عوض - تغییر نمی‌دهد (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ق، ۱/بخش ۲/۲۲۷؛ امام خمینی، ۱۴۲۲ق، ۸۲۸). بر این اساس، اجاره فاسد مطلقاً - در صورت علم یا جهل به بطلان قرارداد - ضمان آور است.

در اجاره برای انجام کار نیز اجیر کار را به عنوان وفای به اجاره عرفی - هر چند که شرعاً فاسد باشد - و به سبب امر مستأجر انجام داده است (نجم‌آبادی، ۱۴۲۱ق، ۴۴۲-۴۴۳). بر این اساس، اقدام اجیر به طور مطلق موجب ضمان مستأجر است، نه موجب صدق تبرع از سوی عامل و اقدام به هتک و اسقاط احترام کار (تعلیقۀ نائینی و عراقی و شیرازی را نک: یردی، ۱۴۱۹ق، ۵۹/۵؛ خوئی، بی‌تا - المستند، ۲۱۷-۲۱۸).

درباره فساد اجاره به سبب اشتراط عدم اجرت نیز باید توجه داشت که هر چند رضایت به کار بلا اجرت و مجانی، بر اساس وقوع عقد رخ داده است ولی در فرض بطلان عقد، رضایت منوط به آن (=عقد فاقد اجرت) نیز منتفی خواهد شد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۷۷/۲۷). از دیگر سو، مجزّد رضایت به عقد فاسد یا عقد متضمّن عدم اجرت، به منزله مجانیت ذاتی کار و رضایت به کار بدون اجرت - فی حدّ ذاته - نیست؛ زیرا دو حیثیت مختلف مطرح است و باید هر دو حیثیت به طور جداگانه لحاظ شوند: الف - عملی که از عامل صادر شده و مقتضای عقد فاسد است؛ ب - آنچه در خارج وقوع و تشخیص یافته، کاری است که عوض بر آن مترتب شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - المساقاة، ۸). بر اساس حیثیت دوم، ضمان ثبوت می‌یابد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰

بهار ۱۴۰۲

۲۱۴

۲-۳. ثبوت ضمان در فرض علم به بطلان مساقات، مزارعه و مساقات

الف - بر اساس استدلال نظریه برگزیده، در فرض آگاهی عامل به بطلان قرارداد مساقات - چنان که برخی از فقها اذعان داشته‌اند (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - المساقاة، ۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۷۷/۲۷) - احترام کار عامل باقی است؛ زیرا وی با وجود

آگاهی به فساد شرعی عقد، اثر آن را در نگاه عرف عقلائی قصد کرده است. بر همین اساس، در فرض علم عامل به غصب نیز ضمان ثبوت می‌یابد (یزدی، ۱۴۱۹ق، ۳۸۲/۵-۳۸۳، تعلیقه خوئی؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۱۸۹/۲۰-۱۹۰).

ب- در صورت علم به بطلان مزارعه نیز، نه عامل در انجام کار خویش قصد تبرّع داشته و نه مالک قصد تسلیط و اباحه مجانی یا تبرّعی زمین را داشته است بلکه برعکس، هر دو به قصد انتفاع اقدام کرده‌اند و همین مقدار برای ثبوت ضمان کافی است. بنابراین در ثبوت ضمان در فرض بطلان مزارعه، بین صورت علم و جهل مالک یا عامل مزارعه تفاوتی وجود ندارد.

ج- در مضاربه باطل نیز عامل حتی در فرض آگاهی به فساد شرعی عقد، مشارکت در سود را شرط کرده و به مجانیت کار خویش اقدام نکرده است (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۳۸/۱۹؛ یزدی، ۱۴۱۹ق، ۲۳۲/۵، تعلیقه کاشف الغطاء و بروجردی). بنابراین، علم او به بطلان مضاربه، ملازم با سلب احترام کار و مسقط ضمان قلمداد نمی‌شود (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - المضاربه، ۳۰؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۱ق، ۲۸۸؛ سبحانی، ۱۴۱۶ق، ۷۹-۸۰).

نقد انگاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و إسقاط احترام اموال
و اعمال
۲۱۵

۳-۳. ثبوت ضمان در فرض علم به بطلان بیع

چنان که دیدگاه مشهور فقیهان همین است (رشتی، بی تا، ۴۹)، ثبوت ضمان در موارد مقبوض به بیع فاسد، مطلق است و شامل حالات مختلف علم یا جهل متعاقدان به فساد معامله می‌گردد (کاشف الغطاء، ۱۴۲۰ق، ۲۵۴؛ امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۴۲۳/۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۰۸/۲۱؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ۴۷/۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ۲۲۲/۲). البته اگر بر اساس قرائن، علم به فساد موجب تحقق و صدق مجانیت و تسلیط مجانی و بلاعوض باشد، به سبب سقوط احترام مال، ضمان ساقط خواهد بود (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۴۲۳/۱؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۳۰۸/۲۱).

این دیدگاه مستند به ادله ذیل است:

الف- عموم منع از تصرف در اموال دیگران (نمونه رانک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۲۷۳/۷، ح ۱۲؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۹۲/۴-۹۳، ح ۵۱۵؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۱۲۰/۵) و قاعده اشتراک عالم و جاهل

در احکام، مقتضی عموم ثبوت ضمان نسبت به عالم و جاهل است (خوئی، ۱۴۱۰ق، ۱۶/۲، مسئله ۵۷ و ر.ک: تبریزی، ۱۴۲۶ق، ۲۰/۲، مسئله ۲۰؛ سیستانی، ۱۴۱۷ق، ۲۵/۲، مسئله ۲۵؛ قمی طباطبایی، ۱۴۲۶ق، ۷/۳۷۵).

ب- دفع مال به قابض - حتی در فرض علم دافع به فساد بیع - مصداق تملیک مجانی قلمداد نمی‌شود، بلکه مصداق وفا به معامله عرفی انجام شده و دفع مال به طرف مقال برای دریافت عوض است و هر چند که دافع، علم به عدم استحقاق شرعی عوض، و نیز علم به عدم استحقاق شرعی طرف مقابل برای دریافت مال دارد ولی این آگاهی منافاتی با وفا به معاوضه‌ای که نزد آنان - و در عرف عقلایی - معتبر است، نخواهد داشت (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۱۵۰/۲-۱۴۹). اقباض در مقام معاوضه فاسد، به این دلیل است که طرف مقابل، در اعتقاد عرفی مقبض - هر چند صرفاً با نگاه عرفی و نه در حقیقت - مستحق مال است. پس در صورت فساد عقد نیز، چیزی که رافع احترام مال باشد، محقق نشده است (رشتی، بی تا، ۴۹).

ج- قابض جاهل، اقدام به اخذ مجانی مال نکرده است، بلکه بر اخذ آن در قالب معاوضه و به ازای عوض اقدام نموده است. بنابراین، مغرور نیست بلکه اقدام به ضمان، مانع از صدق عنوان مغرور بر او، و مانع از جریان قاعده غرور است (تبریزی، ۱۴۱۶ق، ۱۴۹/۲-۱۵۰؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ۳۷۹/۱۶) و جهل مشتری به فساد عقد، به دلیل قصور و کوتاهی او در فراگیری احکام شرعی بوده است و چنین جهلی موجب سقوط ضمان نمی‌شود (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ۱/۱۱۶).

د- حتی در صورت علم به فساد قرارداد نیز تملیک و تملک به سبب همان قرارداد قصد شده است و نهایت امر این است که اگر در قصد تسبب، تحقق ملکیت و تملیک و تملک شرعی اعتبار شده باشد، عالم به فساد معامله مرتکب تشریح و بدعت حرام گردیده است. اگر اعتبار ملکیت عرفی را قصد کرده باشد، بیع و اجاره عرفی را ایجاد کرده است، نه هبه یا عاریه یا عمل تبرعی؛ زیرا این گونه عناوین، عناوین قصدی هستند، نه دارای انطباق قهری (غروی اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ۱۰۲-۱۰۳). بنابراین، اگر معامله به دلیل اخلال در یک شرط شرعی فاسد شده باشد، و طرفین قرارداد اعتبار شرعی را رعایت نکرده باشند، اما قرارداد را در نگاه عرف

جستارهای
فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۱۶

عقلایی دارای اثر قلمداد می کنند، عقد منشأ اثر خواهد بود (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ۱/۴۲۳).
بر اساس استدلال‌های یادشده، دیدگاه مشهور (=ثبوت مطلق ضمان)، مورد پذیرش
و برگزیده است و در فرض آگاهی یا جهل دافع و قابض، جریان می یابد.

بنابراین، هرکدام از متبایعان در عقد بیع فاسد، در صورت تلف عین مقبوض، یا
امتناع از بازگرداندن آن به مالک عین یا وکیل او، در فرض جهل بنا بر اجماع (نجفی،
۱۴۰۴ق، ۲۲/۴۱۳) و در فرض علم بنا بر دیدگاه برگزیده، ضامن اند.

بر همین اساس، در صورت بقای عین، رد آن و در صورت عدم بقا، رد بدل
(=مثل یا قیمت) واجب می شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۷/۲ و ر.ک: شهیدثانی، ۱۴۱۳ق،
۱۵۴/۳؛ مجاهد طباطبایی، بی تا، ۲۹۷؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة - البیع، ۷۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق،
۲۵۶/۲۲؛ موسوی قزوینی، ۱۴۲۴ق، ۴۸۳/۲ و ۶۲۱؛ اصفهانی، ۱۳۹۳ق، ۲۳/۲، مسئله ۱۳؛ امام خمینی،
بی تا، ۵۰۷/۱، مسئله ۱۳؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ۲۵۲/۱۶؛ بهجت، ۱۴۲۳ق، ۴۳۴؛ مصطفوی، ۱۴۲۳ق،
۲۴-۲۵؛ محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۲/۲۲۶).

همچنین، اگر مبیع به مشتری تسلیم شده، و تلف گردیده باشد، مشتری به طور
مطلق چه عالم به فساد عقد و چه جاهل (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۴۱۳) - ضامن قیمت زمان
قبض مبیع است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ۱۱/۲ و ر.ک: شهیدثانی، ۱۴۱۳ق، ۱۷۴/۳؛ سبزواری،
۱۴۲۳ق، ۱/۴۵۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۴۱۳) و اگر مبیع نقصانی پیدا کرده باشد، ضامن ارش
است. در مقابل، اگر با کاری از سوی مشتری قیمت آن افزایش یافته باشد، مقدار
ارزش افزوده، مال خود اوست (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۲۲/۴۱۳).

۳-۴. ثبوت ضمان در فرض علم به بیع فضولی

مطابق با دیدگاه برگزیده، همچنین بر اساس ادله ذیل، مشتری به طور مطلق از حق
رجوع به بایع فضولی برخوردار است:

الف - مفروض این است که عقد فضولی با عدم اجازه مالک، باطل شده است و
معنی بطلان این است که هرکدام از عوضین، پس از عقد نیز - مانند پیش از عقد - بر
ملکیت مالک خود باقی است. بنابراین، چنان که مالک می تواند برای دریافت مال
خویش به مشتری رجوع نماید، مشتری نیز می تواند برای دریافت ثمن خود یا بدل

نقد انکاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و إسقاط احترام اموال
و اعمال
۲۱۷

آن به بایع فضولی رجوع کند.

ب- دلیلی قطعی بر اقدام مشتری به اتلاف و اسقاط احترام مال در این موارد وجود ندارد، بلکه او مال خویش را با قصد معاوضه- و دریافت عوض- به بایع پرداخت نموده است. به عبارتی دیگر، مشتری فضولی یک شرط ضمنی بر بایع داشته است و آن این که اگر مالک، معامله را اجازه نکند و مال خود را پس بگیرد، مشتری نیز بتواند ثمن خود را پس بگیرد. در واقع، قصد مشتری و بایع- هر دو- تحقق یک معامله حقیقی عرفی بوده است؛ و بر همین اساس، معامله مشتری در نگاه عرف عقلایی- هر چند در فرض آگاهی وی به غصب- مصداق هتک احترام مال و تسلیط مجانی قلمداد نمی شود (یزدی، ۱۴۲۱ق، ۱/۱۷۷).

ج- در ثبوت ضمان به سبب ید، تفاوتی بین علم و جهل ذی الید وجود ندارد؛ زیرا از یک سو دلیل «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ...» (نمونه را نک: احسانی، ۱۴۰۵ق، ۱/۲۲۴، ح ۱۰۶ و ۲/۲۴۶، ح ۳؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ۸-۷/۱۴، ح ۱۲ و ۸۸/۱۷، ح ۴) مطلق و فاقد قید است. از سوی دیگر، بر اساس سیره عقلاییه احترام مال نیز مقتضی ضمان بدون هیچ تفاوتی بین ذوالید و مستولی عالم و جاهل است. اطلاق روایات ضمان اتلاف (نمونه را نک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ۷/۳۴۹، ح ۱ و ۳۵۰، ح ۷؛ صدوق، ۱۴۱۳ق، ۴/۱۵۳، ح ۵۳۴۱؛ حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ۲۹/۲۴۱) نیز در بی تأثیری علم و جهل ظهور دارد.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۱۸

نتیجه گیری

مقاله حاضر، بر دست یابی به پاسخ این پرسش اساسی که «علم به بطلان قرارداد چه نقشی در اسقاط احترام مال و کار و ثبوت یا سقوط ضمان ایفا می کند؟» تمرکز نمود و پس از ارزیابی و اعتبارسنجی دیدگاه سقوط ضمان به دلیل علم به بطلان قرارداد، نتایج ذیل را به دست می دهد:

۱- نمی توان التزام به مفاد عقد باطل را از سوی طرفین قرارداد، با وجود آگاهی به بطلان عقد، مصداق تسلیط مجانی مال یا اقدام تبرعی به انجام کار و مُسْقَطِ مسئولیت مدنی قلمداد کرد؛ زیرا چنین ویژگی نیازمند «انطباق قهری» یا «قصدی» بر عنوان تسلیط مجانی و آگاهانه مال به طرف مقابل قرارداد یا انجام تبرعی و آگاهانه

کار برای کارفرما است و حال آنکه علم به فساد قرارداد، فاقد هرگونه ترادف معنایی و ملازمه منطقی قهری و نیز - به دلیل عدم قصد تبرع یا مجانیّت - فاقد انطباق قصدی بر عناوین تسلیط مجانی و اقدام تبرعی است.

۲- بر اساس سیره و متفاهم عرف عقلائی، آگاهی به فساد عقد عنوانی اعم از عناوین قصد تبرع و مجانیّت است بلکه قصد طرفین قرارداد حتی در فرض بطلان و باوجود آگاهی از فساد شرعی عقد نیز، در صورت عدم قصد واقعی تبرع، به عنوان عرفی معامله تعلق می‌یابد. بنابراین، در هیچ‌یک معاملات فاسد شرعی که مطابق با عرف عقلائی واقع می‌شود، قصد مجانیّت و تبرع صادق نیست و احترام مال و کار عامل باقی است. البته پذیرفته است که اگر در این اقدام، تحقق تملیک و تملک شرعی اعتبار شده باشد، عالم به فساد معامله مرتکب تشریح و بدعت حرام گردیده است ولی این حرمت در اثربخشی عرفی قرارداد اخلال نمی‌کند.

۳- ثبوت ضمان در همه موارد مقبوض به بیع فاسد یا تسلیط منفعت و انجام کار در قالب اجاره فاسد و سایر عقود کاری، مطلق است و شامل حالات مختلف علم یا جهل متعاقدان به فساد معامله می‌گردد. بر این اساس - به عنوان نمونه - اجیر در عقد اجاره فاسد برای انجام کار، هرچند که به فساد آن آگاه باشد، کار را به عنوان وفای به اجاره عرفی به انجام می‌رساند؛ و موجر در اجاره اعیان، باوجود آگاهی به بطلان قرارداد، تسلیط را در قالب یک معاوضه - هرچند بدون امضای شارع - قصد می‌کند. در صورت علم به بطلان مزارعه نیز، نه زارع قصد تبرع داشته؛ و نه مالک قصد تسلیط و اباحه مجانی یا تبرعی زمین را داشته است بلکه طرفین قرارداد باطل، به قصد انتفاع اقدام کرده‌اند. در مضاربه باطل نیز عامل حتی در فرض آگاهی به فساد شرعی عقد، به قصد مشارکت در سود اقدام کرده است. بر اساس این تحلیل، بقای احترام اموال و اعمال و اثبات ضمان وابسته به احترام در سایر عقود فاسد نیز روشن می‌شود.

نقد انگاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و إسقاط احترام اموال
و اعمال
۲۱۹

منابع

۱. آملی، میرزاهاشم. ۱۴۰۶ق. **المعالم المأثورة**. مقرّر: محمدعلی اسماعیل پور، قم: انتشارات علمیه.
۲. ابن ادریس حلّی، محمد بن منصور. ۱۴۱۰ق. **السرائر الحاوی**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳. ابن فارس، ابوالحسین احمد. ۱۴۰۴ق. **معجم مقاییس اللغة**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. ۱۴۱۴ق. **لسان العرب**. بیروت: دار الفکر- دار صادر.
۵. احسائی، محمد بن علی بن ابی جمهور. ۱۴۰۵ق. **عوالی الالکی**. قم: دار سیدالشهداء علیه السلام.
۶. اردبیلی، احمد. ۱۴۰۳ق. **مجمع الفائدة والبرهان**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۷. اشتهاردی، علی پناه. ۱۴۱۷ق. **مدارک العروة**. تهران: دار الاسوة.
۸. اصفهانی، سید ابوالحسن. ۱۳۹۳ق. **وسيلة النجاة** (با حواشی آیة الله سید محمدرضا گلپایگانی). قم: مهر.
۹. امام خمینی، سید روح الله. ۱۴۲۲ق. **العروة الوثقی مع تعالیق الإمام الخمینی**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۰. امام خمینی، سید روح الله. ۱۴۲۱ق. **کتاب البیع**. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۱. امام خمینی، سید روح الله. بی تا. **تحریر الوسيلة**. قم: دار العلم.
۱۲. انصاری، مرتضی. ۱۴۱۵ق. **المکاسب**. قم: کنگره جهانی شیخ انصاری.
۱۳. ایروانی، علی. ۱۴۰۶ق. **حاشیه المکاسب**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۴. بجنوردی، میرزا حسن. ۱۴۱۹ق. **القواعد الفقهیه**. قم: الهادی.
۱۵. بحر العلوم، محمد. ۱۴۰۳ق. **بلغة الفقیه**. تهران: مکتبه الصادق.
۱۶. بحرانی، یوسف. ۱۴۰۵ق. **الحدائق الناضرة**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. بهجت، محمدتقی. ۱۴۲۳ق. **وسيلة النجاة**. قم: شفق.
۱۸. تبریزی، جواد. ۱۴۱۶ق. **ارشاد الطالب**. قم: اسماعیلیان.
۱۹. تبریزی، جواد. ۱۴۲۶ق. **منهاج الصالحین**. قم: مجمع الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف.
۲۰. جزیری، عبدالرحمن و سید محمد غروی و یاسر مازح. ۱۴۱۹ق. **الفقه علی المذاهب الأربعة ومذهب اهل البيت علیهم السلام**. بیروت: دار الثقلین.
۲۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن. ۱۴۰۹ق. **وسائل الشیعة**. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۲. حکیم، سید محسن. ۱۴۱۶ق. **مستمسک العروة الوثقی**. قم: دار التفسیر.
۲۳. حکیم، سید محسن. بی تا. **نهج الفقاهة**. قم: ۲۲ بهمن.
۲۴. حلّی، مقداد. ۱۴۰۴ق. **التنقیح الرائع**. قم: کتابخانه مرعشی نجفی.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۲۰

۲۵. خلخالی، سید محمد مهدی. ۱۴۲۷ق. فقه الشیعة - الاجارة. تهران: منیر.
۲۶. خمینی، سید مصطفی. ۱۴۱۸ق. کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۲۷. خوانساری، محمد. بی تا. الحاشیة الثانیة علی المکاسب. بی جا: بی نا.
۲۸. خوئی، سید ابوالقاسم. ۱۴۱۸ق. التنقیح فی شرح العروة الطهارة. مقرّر: علی غروی. قم: لطفی.
۲۹. خوئی، سید ابوالقاسم. ۱۴۰۹ق. مبانی العروة الوثقی. مقرّر: سید محمد تقی موسوی خوئی. قم: مدرسه دارالعلم.
۳۰. خوئی، سید ابوالقاسم. ۱۴۱۰ق. منهاج الصالحین. قم: مدینه العلم.
۳۱. خوئی، سید ابوالقاسم. بی تا. المستند فی شرح العروة - الاجارة. مقرّر: مرتضی بروجردی. بی جا: بی نا.
۳۲. خوئی، سید ابوالقاسم. بی تا. مصباح الفقاهة. مقرّر: محمد علی توحیدی. بی جا: بی نا.
۳۳. رشتی، میرزا حبیب اله. بی تا. کتاب الغصب. بی جا: بی نا.
۳۴. روحانی، سید صادق. ۱۴۱۲ق. فقه الصادق علیه السلام. قم: دارالکتاب - مدرسه امام صادق علیه السلام.
۳۵. روحانی، سید صادق. ۱۴۲۹ق. منهاج الفقاهة. قم: انوار الهدی.
۳۶. سبحانی، جعفر. ۱۴۲۴ق. المواهب فی تحریر أحكام المکاسب. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۷. سبحانی، جعفر. ۱۴۱۶ق. نظام المضاربة. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۳۸. سبزواری، محمد باقر. ۱۴۲۳ق. کفایة الاحکام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۹. سبزواری، سید عبدالاعلی. ۱۴۱۳ق. مهذب الاحکام. قم: مؤسسه المنار.
۴۰. سیستانی، سید علی. ۱۴۱۷ق. منهاج الصالحین. قم: دفتر آیه الله سیستانی.
۴۱. شهید اول، محمد بن مکی. ۱۴۱۰ق. اللمعة الدمشقیة. بیروت: دار التراث - الدار الاسلامیة.
۴۲. شهید اول، محمد بن مکی. ۱۴۱۷ق. الدروس الشرعیة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. شهید اول، محمد بن مکی. ۱۴۱۴ق. غایة المراد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۴. شهید ثانی، زین الدین بن علی. ۱۴۱۰ق. الروضة البهیة. شارح: سید محمد کلانتر. قم: داوری.
۴۵. شهید ثانی، زین الدین بن علی. ۱۴۱۳ق. مسالک الافهام. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
۴۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی. ۱۴۲۲ق. حاشیة شرائع الاسلام. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۴۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه. ۱۴۱۳ق. من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۴۸. صیمری، مفلح. ۱۴۲۰ق. **غایة المرام**. بیروت: دار الہادی.
۴۹. طریحی، فخرالدین. ۱۴۱۶ق. **مجمع البحرین**. تهران: مرتضوی.
۵۰. عاملی، سید جواد. ۱۴۱۹ق. **مفتاح الکرامۃ**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۱. عبدالرحمن، محمود. بی تا. **معجم المصطلحات والالفاظ الفقہیہ**. بی جا: بی نا.
۵۲. عراقی، آقاییاءالدین. ۱۴۲۱ق. **کتاب القضاء**. مقرّر: میرزا ابوالفضل نجم آبادی. قم: مؤسسہ معارف اسلامی امام رضا علیہ السلام.
۵۳. علامہ حلّی، حسن بن یوسف. ۱۳۸۸ق. **تذکرۃ الفقہاء**. قم: مؤسسہ آل البیت علیہم السلام.
۵۴. علامہ حلّی، حسن بن یوسف. ۱۴۱۰ق. **إرشاد الأذهان**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۵. علامہ حلّی، حسن بن یوسف. ۱۴۱۳ق. **مختلف الشیعۃ**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۶. علامہ حلّی، حسن بن یوسف. ۱۴۱۳ق. **قواعد الأحکام**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۷. غروی اصفہانی، محمدحسین. ۱۴۰۹ق. **الاجارۃ**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۸. فاضل لنکرانی، محمد. بی تا. **العروۃ الوثقی مع تعلیقات الفاضل**. قم: مرکز فقہی ائمہ اطہار علیہم السلام.
۵۹. فاضل لنکرانی، محمد. ۱۴۲۵ق. **تفصیل الشریعۃ (المضاربۃ، الشركۃ...)**. قم: مرکز فقہی ائمہ اطہار علیہم السلام.
۶۰. فخرالمحققین حلّی، محمد بن حسن. ۱۳۸۷ق. **ایضاح الفوائد**. قم: اسماعیلیان.
۶۱. فیض کاشانی، محمد محسن. بی تا. **مفاتیح الشرایع**. قم: کتابخانہ مرعشی نجفی.
۶۲. قمی طباطبایی، سید تقی. ۱۴۲۳ق. **الغایۃ القصوی - الاجارۃ**. قم: محلّاتی.
۶۳. قمی طباطبایی، سید تقی. ۱۴۲۶ق. **مبانی منهاج الصالحین**. قم: قلم الشرق.
۶۴. قمی طباطبایی، سید تقی. ۱۴۲۵ق. **مصباح الناسک**. قم: محلّاتی.
۶۵. گیلانی قمی، میرزا ابوالقاسم. ۱۴۲۷ق. **الرسائل**. مشهد: دفتر تبلیغات اسلامی.
۶۶. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. ۱۴۲۰ق. **شرح قواعد العلامۃ**. نجف: مؤسسہ کاشف الغطاء.
۶۷. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر. ۱۴۲۲ق. **أنوار الفقاهۃ - البیع**. نجف: مؤسسہ کاشف الغطاء.
۶۸. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر. ۱۴۲۲ق. **أنوار الفقاهۃ - المساقاۃ**. نجف: مؤسسہ کاشف الغطاء.
۶۹. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر. ۱۴۲۲ق. **أنوار الفقاهۃ - المضاربۃ**. نجف: مؤسسہ کاشف الغطاء.
۷۰. کاشف الغطاء، محمدحسین. ۱۳۵۹ق. **تحریر المجلۃ**. نجف: مکتبۃ المرتضویۃ.
۷۱. کاشف الغطاء، عباس. ۱۴۲۴ق. **منہل الغمام**. نجف: مؤسسہ کاشف الغطاء.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال نهم، شماره پیاپی ۳۰
بهار ۱۴۰۲

۲۲۲

۷۲. کرکی، علی بن حسین. ۱۴۱۴ق. جامع المقاصد. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۷۳. کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۴۰۷ق. الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۷۴. گروهی از نویسندگان، ۱۴۲۶ق. فرهنگ فقه. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۷۵. گروهی از نویسندگان. ۱۴۲۳ق. موسوعة الفقه الاسلامی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۷۶. مامقانی، محمدحسن. ۱۳۱۶ق. غایة الآمال فی شرح کتاب المکاسب. قم: ذخائر اسلامی.
۷۷. مجاهد طباطبایی، سید محمد. بی تا. المناهل. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۷۸. محقق حلّی، جعفر بن حسن. ۱۴۰۸ق. شرائع الاسلام. قم: اسماعیلیان.
۷۹. محقق داماد، سیدمصطفی. ۱۴۰۶ق. قواعد فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۸۰. مراغی، میرفتاح. ۱۴۱۷ق. العناوین الفقهیة. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸۱. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین. ۱۴۰۶ق. منهاج المؤمنین. قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
۸۲. مروّج جزائری، سید محمدجعفر. ۱۴۱۶ق. هدی الطالب. قم: دار الکتب.
۸۳. مصطفوی، سید محمدکاظم. ۱۴۲۳ق. فقه المعاملات. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸۴. مغنیه، محمدجواد. ۱۴۲۱ق. فقه الامام الصادق عليه السلام. قم: انصاریان.
۸۵. مکارم شیرازی، ناصر. ۱۴۱۱ق. القواعد الفقهیة. قم: مدرسه امیرالمؤمنین عليه السلام.
۸۶. موسوی قزوینی، سید علی. ۱۴۲۴ق. ینایع الأحکام. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۸۷. موسوی بجنوردی، سیدمحمد. ۱۴۰۱ق. قواعد فقهیه. تهران: عروج.
۸۸. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم. ۱۴۲۱ق. فقه المضاربة. قم: دانشگاه مفید.
۸۹. نجفی، محمدحسن. ۱۴۰۴ق. جواهر الکلام. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۹۰. نجم آبادی، میرزا ابوالفضل. ۱۴۲۱ق. الرسائل الفقهیة. قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا عليه السلام.
۹۱. نوری، میرزا حسین. ۱۴۰۸ق. مستدرک الوسائل. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۹۲. هاشمی شاهرودی، سید محمود. ۱۴۲۶ق. بحوث فی الفقه الزراعی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۹۳. همدانی، آقارضا. ۱۴۲۰ق. حاشیة کتاب المکاسب. قم: بی تا.
۹۴. یزدی، سید محمدکاظم. ۱۴۰۹ق. العروة الوثقی. بیروت: اعلمی.
۹۵. یزدی، سید محمدکاظم. ۱۴۱۹ق. العروة الوثقی (محشأ). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۹۶. یزدی، سید محمدکاظم. ۱۴۲۱ق. حاشیة المکاسب. قم: اسماعیلیان.

نقد انگاره ملازمه میان
علم به بطلان قرارداد
و إسقاط احترام اموال
و أعمال
۲۲۳

References

The Holy Qur'an

1. 'Āmilī, Sayyid Jawād ibn Muḥammad. 1998/1419. *Miftāḥ al-Kirāmah fī Sharḥ al-Qawā'id al-'Allāmah*. 1st. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī.
2. A Group of Researchers. 2002/1423. *Mawsū'at al-Fiqh al-Islāmīyah*. Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
3. A Group of Researchers. 2005/1426. *Farhang-i Fiqh*. Qom: Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
4. 'Abd al-Raḥman 'Abd al-Mun'im, Maḥmūd. n.d. *Mu'jam al-Muṣṭaliḥāt wa al-Alfāz al-Fiqhīyah*.
5. Āl Baḥr al-'Ulūm, al-Sayyid Muḥammad. 1983/1362. *Bulghat al-Faqīh limā Yartajih*. 4th. Tehran: Maktabat al-Sādiq.
6. al-'Āmilī al-Karakī, 'Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Karakī, al-Muḥaqqiq al-Thānī). 1993/1414. *Jami' al-Maqāṣid fī Sharḥ al-Qawā'id*. 2nd. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Ḥyā' al-Turāth.
7. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1989/1410. *al-Lum'at al-Dimashqīyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Beirut: Dār al-Turāth al-Islāmīyah.
8. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1993/1414. *Ghāyat al-Murād fī Sharḥ Nukat al-Irshād*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).
9. al-'Āmilī, Muḥammad Ibn Makkī (al-Shahīd al-Awwal). 1997/1417. *al-Durūs al-Shar'īyya fī Fiqh al-Imāmīyya*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
10. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1989/1410. *al-Rawḍat al-Bahīyya fī Sharḥ al-Lum'at al-Dimashqīyya*. Qom: Maktabat al-Dāwarī.
11. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 1992/1413. *Masālik al-Aḥām ilā Tanqīḥ Sharā'i' al-Islām*. Qom: Mu'assasat al-Ma'ārif al-Islāmīyya.
12. al-'Āmilī, Zayn al-Dīn Ibn 'Alī (al-Shahīd al-Thānī). 2001/1422. *Hāshīyat Sharā'i' al-Islām*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tabliḡhāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).
13. al-Āmulī, Mīrā Ḥāshim. 1985/1406. *al-Ma'ālim al-Ma'thūrah (transcribed by Muḥammad 'Alī Ismā'il-pūr)*. Qom: Intishārāt 'Ilmīyah.
14. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 1995/1415. *Kitāb al-Makāsib*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī Bimunasabat al-Ḍhikrā al-Mi'awīyya al-Thānīyya li Milād al-Shaykh al-A'zam al-Anṣārī.
15. al-Ardabīlī, Aḥmad Ibn Muḥammad (al-Muḥaqqiq al-Ardabīlī). 1982/1403. *Majma' al-Fā'ida wa al-Burhān fī Sharḥ Īrshād al-Adhhān*. Edited by Mujtabā

- al-Iraqī. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
16. al-Baḥrānī, Yūsuf Ibn Aḥmad (al-Muḥaqqiq al-Baḥrānī). 1984/1405. *al-Ḥadā'iq al-Nādira fī Ahkām al-'Itrat al-Ṭāhira*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
17. Al-Bujnurdī, Sayyid Muḥammad Ḥasan. 1980/1401. *Qawā'id-i Fiqhīyyi*. Qom: Nashr al-Hādī.
18. al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. 1987/1408. *Tafṣīl al-Sharī'a Fī Sharḥ Tahṛīr al-Wasīlah, Kitāb al-Muḍāribah, al-Shirkat,* Qom: Markaz Fiqh al-A'immat al-Athār.
19. al-Fāḍil al-Lankarānī, Muḥammad. n.d. *al-'Urwat al-Wuthqā ma'a Ta'līqāt al-Fāḍil*. Qom: Markaz Fiqh al-A'immat al-Athār.
20. al-Fayḍ al-Kāshānī, Muḥammad Muḥsin. n.d. *Maḥāṣin al-Sharī'i*. 1st. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
21. al-Gharawī al-Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn (al-Muḥaqqiq al-Iṣfahānī). 1988/1409. *Al-Ijārah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
22. Al-Gīlānī al-Qommī, Mīrzā Abulqāsim. 2006/1427. *Al-Rasā'il*. Mashhad: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablighāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi 'Ilmīyyi-yi Qom).
23. al-Ḥā'irī, al-Ṭabāṭabā'ī al-Mujāhid. n.d. *Kitāb al-Manāhil*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
24. Al-Hamadānī, Āqā Riḍā. 1999/1420. *Ḥāshiyat Kitāb al-Makāsib*. Qom.
25. al-Hāshimī al-Shāhrūdī, al-Sayyid Maḥmūd. 2005/1426. *Buḥūth fī al-Fiqh al-Zirā'ī*. Qom: Dā'irat al-Ma'ārif al-Fiqh al-Islāmī.
26. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1967/1387. *Iḍāḥ al-Fawā'id fī Sharḥ Mushkilāt al-Qawā'id*. Edited by al-Mūsawī al-Kirmānī, al-Ishtihārdī, al-'Alīpanāh, and al-Burūjirdī. Qom: Mu'assasat Ismā'īliyyān.
27. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1968/1388. *Tadhkirat al-Fuqahā'*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
28. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1989/1410. *Irshād al-Aḍḥhān*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
29. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1992/1413. *Mukhtalaf al-Shī'a fī Ahkām al-Sharī'a*. 2nd. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
30. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-'Allāma al-Ḥillī). 1992/1413. *Qawā'id al-Ahkām fī Ma'rifat al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

31. al-Hillī, Ja'far Ibn al-Ḥasan (al-Muḥaqqiq al-Hillī). 1987/1408. *Sharā'i' al-Islām fī Masā'il al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom: Mu'assisat al-Ismā'īlīyān.
32. al-Ḥur al-Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. 1998/1409. *Tafṣīl Wasā'il al-Shī'a ilā Tahṣīl al-Masā'il al-Sharī'a*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-turāth.
33. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣadiq. 1991/1412. *Fiqh al-Ṣādiq*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Sādiq.
34. al-Ḥusaynī al-Rawḥānī, al-Sayyid Ṣadiq. 2008/1429. *Minhāj al-Fiqhāh*. 5th. Qom: Anwār al-Hudā.
35. al-Ḥusaynī al-Siṣṭānī, al-Sayyid 'Alī. 1996/1417. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qom: Maktabat Ayatollāh al-Siṣṭānī.
36. al-Iḥṣā'ī, Ibn Abī Jumhūr. 1985/1405. *'Awāli al-Li'ālī al-'Azīzīyya*. Qum: Dar Sayyid al-Shuhadā' li al-Nashr.
37. al-Īrawānī, 'Alī. 1985/1406. *Hāshīyat al-Makāsib*. Tehran: Wizārat-i Farhang wa Irshād-i Islāmī.
38. al-'Irāqī, Āqā Dīyā' al-Dīn. 2000/1421. *Kitāb al-Qaḍā'*. Transcribed by Mirzā Abulfadl Najm Ābādī. Qom: Mu'assisih Ma'ārif Islāmī Imām Riḍā.
39. al-Iṣfahānī, al-Sayyid Abū al-Ḥasan. 2001/1422. *Wasīlat al-Nijāt*. Qom: Intishārāt Mihr.
40. al-Ishtihārdī, 'Alī Panāh. 1996/1417. *Madārik al-'Urwa*. Tehran: Dar al-'Uswa li al-Tibā'a wa al-Nashr.
41. al-Jazā'irī al-Murawwij, al-Sayyid Muḥammad Ja'far. 1995/1416. *Hudā al-Ṭālib*. Qom: Mu'assasat Dār al-Kitāb.
42. Al-Jazīrī, 'Abd al-Raḥmān ibn Muḥammad; al-Qharawī Sayyid Muḥammad. 1999/1419. *Al-Fiqh 'Alā al-Madhāhib al-Arba'at wa Madhhab Ahl al-Bayt*. Beirut: Dār al-Thaqalayn.
43. Al-Khānsārī, Sayyid Muḥammad ibn Bāqir ibn Zayn al-'Ābidīn. n.d. *al-Hāshīyat al-Thānīyat 'alā al-Maāsib*.
44. al-Khumaynī, al-Sayyid Muṣṭafā. 1997/1418. *Kitāb al-Bay'*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
45. al-Kulaynī al-Rāzī, Muḥammad Ibn Ya'qūb (al-Shaykh al-Kulaynī). 1987/1407. *al-Kāfī*. 14th. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyah.
46. Al-Marāghī, Mīr Fattāh. 1996/1417. *Al-'Anāwīn al-Fiqhīyah*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
47. al-Mar'ashī al-Najafī, Sayyid Shahāb al-Dīn. 1985/1406. *Minhāj al-Mu'minīn*. Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
48. Al-Mūsawī al-Ardabīlī, Sayyid 'Abd al-Karīm. 2000/1421. *Fiqh al-Muḍāribah*. Qom: Mufid University.

49. al-Mūsawī al-Khalkhālī, al-Sayyid Muḥammad Mahdī. 1990/1411. *Fiqh al-Shī'a - al-Ijtihād wa al-Taqlīd (Taqrīrāt Buhūth al-Sayyid Abū al-Qāsim al-Mūsawī al-Khu'ī)*. 3rd. Qom: Maṭba'at Nuwzuhūr.
50. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1988/1409. *Mabānī al-'Urwat al-Wuthqā*. Qom: Manshūrāt Madrisat Dār al-'Ilm.
51. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1989/1410. *Minḥāj al-Ṣāliḥīn*. Qom: Madīnat al-'Ilm.
52. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1997/1418. *Al-Tanqīḥ fī Sharḥ al-'Urwat al-Quthqā; Kitāb al-Ṭahārat*. Edited by 'Alī Gharawī. Qom: Intishārāt Lutfī.
53. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. n.d. *al-Muṣṭanad fī Sharḥ al-'Urwat- al-Ijārah*. Transcribed by Murtaḍā Brūjirdī.
54. al-Mūsawī al-Khu'ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. n.d. *Miṣbāḥ al-Fiḡāhah*. Edited by Muḥammad 'Alī Tawḥīdī.
55. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2001/1422. *al-'Urwat al-Wuthqā ma'a Ta'ālīq al-Imām al-Khumaynī*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
56. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). 2002/1421. *Kitāb al-Bay'*. Tehran: Mu'assasat Tanzīm wa Nashr Āthār al-Imām al-Khumaynī.
57. al-Mūsawī al-Khumaynī, al-Ṣayyid Rūḥ Allāh (al-Imām al-Khumaynī). n.d. *Tahrīr al-Wasīlah*. Qom: Dār al-'Ilm.
58. al-Mūsawī al-Qazwīnī, al-Sayyid 'Alī. 2005/1424. *Yanābī' al-Aḥkām fī Ma'rifat al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
59. Al-Muṣṭafawī, Sayyid Muḥammad-Kādim. 2002/1423. *Fiqh al-Mu'āmilāt*. Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.
60. al-Najafī, Muḥammad Ḥasan. 1983/1404. *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharā'i' al-Islām*. 7th. Edited by 'Abbās al-Qūchānī. Beirut: Dār Iḥyā' al-Turāth al-'Arabī.
61. al-Najafī, Muḥammad Ḥusayn (Kāshif al-Ghiṭā'). 1940/1359. *Tahrīr al-Majalla*. Najaf: al-Maktabat al-Murtaḍawīya.
62. al-Nūrī al-Ṭabrasī, al-Mīrzā Ḥusayn (al-Muḥaddith al-Nūrī). 1987/1408. *Muṣṭadrak al-Wasā'il wa Muṣṭanbaṭ al-Masā'il*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt li Iḥyā' al-Turāth.
63. al-Sabzawārī, al-Sayyid 'Abd al-A'lā. 1992/1413. *Muḥadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām*. 4th. Qom: Mu'assasat al-Manār.
64. al-Sabzawārī, al-Sayyid Muḥammad Bāqir (al-Muḥaqqiq al-Sabzawārī). 2002/1423. *Kifāyat al-Fiḡh (Kifāyat al-Aḥkām)*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-

Islāmī li Jamā'at al-Mudarrisīn.

65. Al-Şīmarī al-Bahrānī, Muflīh ibn Ḥasan. 2000/1420. *Qāyat al-Marām fī Sharḥ Sharā'ī' al-Islām*. Beirut: Dār al-Hādī.
66. al-Siywarī al-Hillī, Miqdād Ibn 'Abd Allāh (Fāḍil Miqdād). 1983/1404. *al-Tanqīh al-Rā'ī' limMukhtaṣar al-Sharā'ī'*. Edited by al-Sayyid 'Abd al-Laṭīf al-Ḥusaynī al-Kuhkamarī. Qom: Manshūrāt Maktabat Āyat Allāh al-'Uzmā al-Mar'ashī al-Najafī.
67. al-Subḥānī al-Tabrīzī, Ja'far. 1995/1416. *Niẓām al-Nikāḥ fī al-Sharī'at al-Islāmīyya al-Gharrā'*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Sādiq.
68. al-Ṭabāṭabā'ī al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥsin. 1995/1416. *Muṣlamsak al-'Urwat al-Wuḥqā*. Qom: Mu'assasat Dār al-Tafsīr.
69. al-Ṭabāṭabā'ī al-Ḥakīm, al-Sayyid Muḥsin. n.d. *Nahj al-Fiqāhah*. Qom: 22Bahman.
70. al-Ṭabāṭabā'ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzim. 1988/1409. *al-'Urwat al-Wuḥqā fīmā Ta'ummu bihī al-Balwā*. 2nd. Beirut: Mu'assasat al-'Alamī li al-Maṭbū'āt.
71. al-Ṭabāṭabā'ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzim. 1998/1419. *al-'Urwat al-Wuḥqā al-Muḥashā*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī.
72. al-Ṭabāṭabā'ī al-Yazdī, al-Sayyid Muḥammad Kāzim. 2000/1421. *Hāshiyat al-Makāsib*. Qom: Mu'assisat al-Ismā'īlīyān.
73. al-Ṭabāṭabā'ī al-Qommī, al-Sayyid Taqī. 2002/1423. *Al-Ghāyat al-Quṣwā fī al-Ta'līq 'alā al-'Urwat al-Wuḥqā (al-Ijārah)*. Qom: Intishārāt Muḥallātī.
74. al-Ṭabāṭabā'ī al-Qommī, al-Sayyid Taqī. 2004/1425. *Miṣbāḥ al-Nāsik*. Qom: Intishārāt Muḥallātī.
75. al-Ṭabāṭabā'ī al-Qommī, al-Sayyid Taqī. 2005/1426. *Mabānī Minhāj al-Şāliḥīn*. Qom: Manshūrāt Qalam al-Sharq.
76. Al-Tabrīzī, al-Mīrzā Jawād. 1995/1416. *Irshād al-Ṭālib*. Qom: Mu'assasat Ismā'īlīyān.
77. Al-Tabrīzī, al-Mīrzā Jawād. 2005/1426. *Minhāj al-Şāliḥīn*. Qom: Mu'assasat Ismā'īlīyān. Qom: Majma' al-Imām al-Mahdī ('A).
78. al-Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn Ibn Muḥammad. 1995/1416. *Majma' al-Baḥrayn*. 3rd. Tehran: al-Maktabat al-Murtaḍawīyya li Ihya' al-Āthār al-Ja'farīyya.
79. al-Ya'qūbī, Sayf Allāh. 2003/1424. *al-Mawāhib fī Tahḥīr Aḥkām al-Makāsib (Taqrīrat Buḥūth al-Shaykh Ja'far al-Subḥānī)*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Sādiq.
80. Bahjat Gīlānī Fūmanī, Muḥammad Taqī. 2002/1423. *Wasīlat al-Nijāt*. Qom: Shafaq.

Justārḥā-ye Fiqhī va Uṣūlī

Vol.9, No.30
Spring 2023

228

81. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn ‘Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). 1992/1413. *Man Lā Yahḍuruh al-Faqīh*. 2nd. Qom: Mu’assasat al-Nash al-Islāmī li Jmā‘at al-Mudarrisīn.
82. Ibn Idrīs al-Hillī, Muḥammad Ibn Aḥmad. 1996/1410. *al-Sarā‘ir al-Hāwī li Tahḥrīr al-Fatāwī*. Qom: Mu’assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
83. Ibn Manzūr, Muḥammad Ibn Mukarram. 1993/1414. *Lisān al-‘Arab*. 3rd. Beirut: Dār al-Fīkr and Dār al-Mirṣād.
84. Ibn Fārs, Abī al-Ḥusayn Aḥmad. 1983/1404. *Mu‘jam Maqā‘īs al-Lughah*. Qom: Būstān-i Kitāb-i Qom (Intishārāt-i Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī-yi Ḥawzi-yi ‘Ilmīyyi-yi Qom).
85. Kāshif al-Ghiṭā‘, ‘Abbās. 2003/1424. Manhal al-Ghamām. Najaf: Maṭba‘at Kāshif al-Ghiṭā al-‘Āmma.
86. Kāshif al-Ghiṭā‘, Ḥasan ibn Ja‘far. 2001/1422. *Anwār al-Fiqāha (Kitāb al-Bay‘)*. Najaf: Maṭba‘at Kāshif al-Ghiṭā al-‘Āmma.
87. Kāshif al-Ghiṭā‘, Ḥasan ibn Ja‘far. 2001/1422. *Anwār al-Fiqāha (Kitāb al-al-Musāqāt)*. Najaf: Maṭba‘at Kāshif al-Ghiṭā al-‘Āmma.
88. Kāshif al-Ghiṭā‘, Ḥasan ibn Ja‘far. 2001/1422. *Anwār al-Fiqāha (Kitāb al-Muḍāribat)*. Najaf: Maṭba‘at Kāshif al-Ghiṭā al-‘Āmma.
89. Kāshif al-Ghiṭā‘, Ja‘far ibn Khiḍr. 1999/1420. *Sharḥ Qawā‘id al-‘Allāmah*. Najaf: Maṭba‘at Kāshif al-Ghiṭā al-‘Āmma.
90. Makārim Shīrāzī, Nāṣir. 1990/1411. *Al-Qawā‘id al-Fiqhīyah*. 3rd. Qom: Madrasī-yi Imām ‘Alī Ibn Abī Ṭālib.
91. Māmqānī, Muḥammad-Ḥassan. 1898/1316. *Ghāyat al-Āmāl fī Sharḥ Kitāb al-Makāsib*. 1st. Qom: Majma‘ al-Ghakhā‘ir al-Islāmīyah.
92. Mughnīyya, Muḥammad Jawād. 2000/1421. *Fiqh al-Imām al-Ṣādiq*. Qom: Mu’assasat Anṣārīyān li al-Ṭibā‘a wa al-Nashr wa al-Tawzī‘.
93. Muḥaqqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā. 1985/1406. *Qawā‘id-i Fiqh*. 12th. Tehran: Markaz-i Nashr-i ‘Ulūm-i Islāmī.
94. Mūsawī Bujnurdī, Sayyid Muḥammad. 1998/1419. *Qawā‘id-i Fiqhīyyi*. Qom: Nashr al-Hādī.
95. Najm Ābādī, Mīrzā Abulfaḍl. 2000/1421. *Al-Rasā‘il al-Fiqhīyah*. Qom: Mu’asissih Ma‘ārif-i Islāmī-yi Imām Riḍā.
96. Rashtī, Mīrzā Ḥabībullāh. n.d. *Kitāb al-Ghaṣb*.